

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف

به عنوان بصری می فرمایند: «من در ساعاتی از

شبانه روز اوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم؛

بنابراین اوقاتم را به خودت مشغول مکن و مرا از

ذکر و وردم باز مدار!»



عرض شد که امیرالمؤمنین علیه السلام در
ضمن خطبه‌ای که در ذیل آیه شریفه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ
تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ
الزَّكَاةِ)^۱ و^۲

ایراد شده است، می‌فرمایند:

وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لِأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا؛ فَلَمْ
تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ.^۳

«ذکر، دارای عده و اهلی است^۴ که این عده

خاص بدل از دنیا ذکر را برگزیده‌اند و خود را بدان
مشغول نموده‌اند.»

شرح کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر

این مطلب که چطور ممکن است انسان

به جای دنیا به ذکر مشغول شود را می‌توان
مرتب‌به‌مرتب در چند صورت تصور کرد.

برداشت اول از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

^۲ «مردانی که دست از دنیا و آخرت شسته‌اند و هر دو را به هوای معبود
رها کرده‌اند، و غیر از حقیقت توحید به هیچ مظهری و تعینی از مظاهر جمال
(نه مظاهر دنیوی و نه مظاهر اخروی) تنازل نکرده‌اند. اینان افرادی هستند
که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.»

^۳ نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۲۱۱.

^۴ «لأهلاً» یعنی عده‌ای خاص.

منافات طریق رهبانیت با جامعیت اسلام

مرتبۀ اول اینکه منظور از دنیا را اشتغال به کسب و تجارت و پرداختن به مسائل دنیوی و مادی دانست؛ به این معنا که اهل ذکر گروهی هستند که مانند رُهبانان و افرادی که در دیر و کلیسا مشغول ذکر هستند، به مسائل دنیوی هیچ توجهی ندارند؛ این عده، به جای اینکه به دنبال کسب بروند، در منزل می‌نشینند و ذکر می‌گویند؛ به جای اینکه به دنبال ازدواج بروند، دائماً به عبادت می‌پردازند و طریق رهبانیت را در پیش می‌گیرند. این طریق در اسلام ممدوح نیست؛ زیرا با جامعیت اسلام منافات دارد. اسلام دینی است که متکفل سعادت دنیوی و اخروی بشر است، و ممدوح دانستن این مرتبه از ذکر، با هدف غایی اسلام در تعارض خواهد بود.

اسلام دینی است که هم به مسائل عبادی و هم به مسائل سیاسی بشر پرداخته است؛ به عبارت دیگر: اسلام دین کمال است و در آن

عبادت و سیاستی وجود ندارد؛ این ما هستیم که می‌گوییم: «دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین دیانت است.» بله، اگر ما این کلام مرحوم مدرس رحمة الله علیه را این‌چنین توجیه کنیم که منظور ایشان این است که اسلام دین کمال است و در این کمال همه چیز قرار دارد، در این صورت می‌توان برای این جمله معنای صحیحی ارائه داد.

فعلیت یافتن تمام استعدادهای نهفته بشر در

سایه اسلام

کمال اسلام به این است که تمام شرایطی که

در سایه آن، استعداد نهفته بشر

به فعلیت می‌رسد، در اسلام وجود دارد.

ضرورت وجود ابعاد مختلف امنیتی در جامعه،

برای وصول به کمال

شکی نیست که انسان برای رسیدن به هدف غایی کمالی خود، به امنیت احتیاج دارد؛ اگر سالک در شهرش امنیت نداشته باشد، چطور ممکن است عبادت کند و راه خدا را برود؟! وقتی ممکن است دزد خانه‌اش را بزند و کسی هم نیست که جلوگیری کند، چطور ممکن است شب از خواب برخیزد و نماز شب بخواند؟!^۱ در شهری که خود متصدیان امور با دزدها همدست باشند، دیگر امنیت وجود ندارد؛ شخصی را می‌کشند و کسی نیست که دادخواهی کند؛ منزلی غارت می‌شود و کسی نیست که پیگیری کند؛ همسایه موجب اذیت و آزار همسایه‌اش می‌شود و کسی نیست که جلوگیری کند.

^۱ در بسیاری از ممالک خارجی خود افرادی که در سازمان‌های مخفی و غیرمخفی هستند با رؤسا همدست هستند؛ آنها در سطح بالا و اینها هم در سطح پایین مشغول‌اند!

حکایتی پیرامون جلوگیری رسول خدا از

تضییع حقوق شهروندان

در روایتی به نقل از امام باقر علیه‌السلام آمده

است:

در زمان پیغمبر اکرم سَمْرَةَ بن جُنْدَب درختی

در باغ مردی انصاری داشت؛ او مرتباً بدون اینکه در

بزند و اجازه بگیرد، وارد باغ و منزل مرد انصاری

می‌شد و به درختی که در آنجا داشت رسیدگی

می‌کرد.

انصاری به او گفت: «تو گاه‌وبیگاه و بدون

خبر در حالی بر ما وارد می‌شوی که ممکن است

کراهت داشته باشیم ما را در آن حال بنگری؛ هر وقت

خواستی وارد شوی، اجازه‌ای بگیر تا ما خود را

پوشانیم!»

سَمْرَه گفت: «من چنین کاری نخواهم کرد؛

این درخت مال شخصی من است و حق دارم که به

آن سرکشی کنم و اجازه هم نخواهم گرفت!»

مرد انصاری خدمت رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم رسید و از او شکایت نمود. پیغمبر

اکرم سمره را طلبیدند و به او فرمودند: « (ای سمره
چرا وقتی که می خواهی وارد خانه برادرت شوی
دقّالباب نمی کنی و همین طور سرزده وارد
می شوی؟! گرچه این درخت، درختِ توست ولی

در حیظه تصرف تو، دیگران هم دخالت دارند؛ همان طور که تو در اینجا حقّ استفاده داری، دیگران هم حقّ استفاده دارند و تو با این کار آنها را از این حق محروم می کنی) پس هرگاه خواستی به سراغ درخت خود بروی اجازه بخواه و بعد وارد شو!

سمره گفت: «درخت مال من است و می خواهم بدون اجازه وارد شوم!»

پیغمبر به او فرمودند: «این درخت را به فلان مقدار به من بفروش!» اما او نپذیرفت؛ حضرت همین طور قیمت را بالا بردند و او نپذیرفت تا اینکه حضرت فرمودند: «من در ازای آن، درختی در بهشت به تو می دهم!» اما باز هم او قبول نکرد (و

۱ انسان باید در این مواقع برای حلّ مشکل، خود را جای دیگران بگذارد؛ فکر کند که اگر من به جای او و او به جای من بود، چه می کردم؛ در این صورت حدود هشتاد درصد مسائل حل خواهد شد و بیست درصد باقی مانده هم با مشورت کردن و امثال ذلک قابل حل شدن است.

اگر جناب سمره جای خود را با آن مرد انصاری که زنش چادر بر سر ندارد عوض می کرد، دیگر به او نمی گفت مال من است و دلم نمی خواهد اجازه بگیرم؛ بنابراین با نفسِ گفتن «دلم نمی خواهد» خود را در مملکت اسلام محکوم می کند.

وقتی پیغمبر اکرم حاکم اسلام است، دیگر نمی توان زور گفت؛ زیرا پیغمبر حق است و حق، زور نمی پذیرد.

گفت: این درخت مال من است و در هر ساعتی از شبانه‌روز هم که بخواهم وارد شوم، هیچ‌گونه رادع و مانعی برای ورود من وجود ندارد.)

وقتی رسول خدا این برخورد را از او مشاهده نمود، به آن مرد انصاری امر کرد که آن درخت را از ریشه بیرون آورد و نزد سمّره بیندازد و فرمود:

«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ.»^۱

و^۲

قاعده «لا ضرر» در جهت تأمین امنیت جامعه

اسلامی

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۳.

^۲ حال آیا اینکه فردی با اجازه شهرداری ساختمانی را در ده طبقه بالا می‌برد و تمام پنجره‌های آن را به منزل فردی دیگر مُشرف می‌کند، صحیح است و این قانون اسلام است؟! آیا اگر الان پیغمبر به جای مسئول شهرداری بودند، اجازه می‌دادند شخصی منزلی بسازد که تمام پنجره‌هایش مستقیماً به خانه مردم باز شود؟!

«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»

قانون اسلام است؛ تأمین امنیت برای وصول به کمال، ضرورت جامعه و قانون اسلام است. این امنیت باید در سایه قانون باشد و این قانون باید متکفل ابعاد مختلف امنیتی (سیاسی، اقتصادی، اخلاقی) باشد.

ضرورت حجاب در جامعه اسلامی به جهت

حفظ امنیت اخلاقی

اگر اسلام اجازه دهد زنان با سر برهنه به صورتی وقیح در خیابان ظاهر شوند، امنیت اخلاقی به خطر می افتد و در چنین موقعیتی سالک نمی تواند رشد کند و بنابراین، هدف غایی در چنین جامعه‌ای متحقق نخواهد شد.

در رژیم گذشته وضعیت مملکت ما به نحوی بود که انسان اصلاً نمی توانست نسبت به مسائل اخلاقی خود و خانواده اش تضمینی داشته باشد؛ آیا آن وضعیت بهتر است یا وضعیتی که انسان حداقل به حسب ظاهر مسئله وقیح و قبیحی مشاهده نکند؟!

انسان در سایه کدام یک بهتر می تواند حرکت کند و ذکر بگوید و در نماز، تجمّع خواطر داشته باشد؟! شخصى که از صبح تا به شب هزار منظره و عکس را در ذهن و خیال خود تصویر کرده، چطور ممکن است در نیمه های شب بیدار شود و دفع خواطر کند؟!!

ما در این سفر اخیر به لبنان مناظر و مسائلى را مشاهده کردیم که بسیار متعجب شدیم؛ اصلاً با سفر سال گذشته اش قابل مقایسه نبود و مشخص بود که دست صهیونیسم و استعمار در این منطقه به صورت عجیبى فعالیت می کند؛ مسائل به نحوى بود که اصلاً احتیاج به فکر کردن نداشت و هر شخصى تشخیص می داد که یک جریان دیگرى این قضایای ظاهر را می گرداند.

وقتی عده ای دیدند که این مظاهر فساد حتى به شهرهایی مثل سور که تمام افرادش شیعه هستند رسیده و آنها را مورد تهدید قرار می دهد، منتظر نشستند و خودشان دست به کار شدند؛ من باب مثال می دیدیم در خیابانى منظره بسیار قبیحى وجود دارد،

فردا که می‌آمدیم، می‌دیدیم کل آن را با رنگ و قیر،
سیاه کرده‌اند. مدتی که از این جریان گذشت و
استعمار دید اینها جوان‌های با غیرت و حمیتی
هستند، دیگر این مسئله در آنجا ریشه‌کن شد.

حال چرا این جوانان چنین کاری می‌کنند؟

زیرا در چنین شرایطی اگر زن یا پسر و دختر شخصی بخواهد از منزل بیرون بیاید، او نمی‌تواند آنها را از نظر اخلاقی حفظ کند و از طرف دیگر هم نمی‌تواند پای آنها را از همه‌جا قطع کند؛ اگر فردی خیلی به خود زحمت بدهد و بتواند آنچه را که در منزل موجب فساد و انحراف اخلاقی است، بردارد، اجتماع را نمی‌تواند اصلاح کند.

ضرورت امنیت سیاسی و اقتصادی در مملکت

اسلام به‌جهت ایجاد آرامش فکری

اما امنیت سیاسی؛ اگر مملکت اسلام، امنیت سیاسی نداشته باشد، هیچ‌گونه آرامش فکری برای انسان باقی نمی‌ماند.

اگر مملکت امنیت اقتصادی نداشته باشد و هر روز اجناس گران و ارزان شود، مردم باید تمام ذهن و قدرت و استعداد خود را متوجه مسئله معیشت خود کنند و دیگر آرامش فکری نخواهند داشت.

کجاست آن روایاتی که می‌گویند: فرد باید

صبح تا ظهر کار کند و بقیه روز را به خود برسد؟! کجاست آن روایاتی که می‌گویند: مؤمن و مسلمان، کسی است که وقتی خرج یک روز خود را کسب کرد، دیگر نباید به فکر فردای خود باشد؟! آیا این روایات که در کتب حدیثی پیرامون مسئله تجارت آمده است، با شرایط امروز جامعه ما سازگار است؟! آیا پیغمبر این مطالب را برای خود فرموده‌اند؟!

^۱ نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۲۲۹:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مُعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يَخْلِي (فِيهَا) بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ. وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمُعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.»

ترجمه: «زندگی انسان باایمان سه قسمت است: ساعتی که با پروردگارش در مناجات به سر می‌برد؛ ساعتی که به اصلاح امور معاش خود می‌پردازد؛ و ساعتی که در آن بین خود و لذات حلال و نیکو آزاد است. و برای عاقل شایسته نیست جز آنکه به دنبال سه چیز باشد: سروسامان بخشیدن به امر معاش، یا گام نهادن برای امور معاد، یا لذت بردن از امور غیرحرام. (محقق)

^۲ غررالحکم و دررالکلم، ص ۶۶۲:

«مَنْ إِهْتَمَّ بِرِزْقِ غَدٍ لَمْ يَفْلِحْ أَبَدًا.»

ترجمه: «کسی که برای روزی فردا اندوهگین گردد هرگز رستگار نخواهد شد.» (محقق)

بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۷:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " يَا عَلِيُّ، لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقِ غَدٍ؛ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ. "»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: " ای علی، اندوه روزی فردا را منخور؛ چراکه هر روز، روزی خود را با خود می‌آورد. "» (محقق)

امروزه امنیت اقتصادی وجود ندارد. اگر تاجری بخواهد کاری کند، نمی‌داند فردا چه بر سر او خواهد آمد؛ ممکن است قانونی برداشته شود و تمام اموال او بر باد فنا برود.

به‌طور کلی اگر فردی بخواهد استعدادهایی را که خداوند در او قرار داده است به فعلیت تامّه برساند، باید شرایط جامعه‌ای که در آن قرار گرفته، مُعدّ و مُمدّ او باشند؛ اگر آن شرایط با استعدادهای او در دو قطب مثبت و منفی قرار گیرند، امکان ندارد فرد به آن هدف غایی برسد.

لزوم فراهم‌سازی شرایط کمالی انسان در حکومت اسلام بر فرض مخالفت اکثریت

بنابراین، حکومت اسلام باید امنیت و دیگر شرایط و قوانین مربوط به یک حکومت عدل را برای افرادی که می‌خواهند به کمال برسند، فراهم آورد. اگر وصول به کمال و به فعلیت رسیدن، حقّ فطری و مسلّم یک فرد است، باید شرایط برای همان یک فرد آماده باشد، گرچه میلیون‌ها نفر دیگر بگویند: «ما این شرایط را نمی‌خواهیم»؛ و اینجاست که مسئله

دموکراسی (که بر نظر اکثریت استوار است) و مسئله
لیبرالیسم (که به معنای آزادی خواهی و حرکت توده
مردم براساس خواست‌های بدون حدّومرز است)
زیر سؤال می‌رود.

تنافی مفاد نظریه لیبرالیسم با هدف ایجاد آن

جالب است که لیبرال‌ها خود نیز نمی‌دانند چه
معنایی را از لیبرالیسم قصد می‌کنند؛ اگر منظور بدون
حدّومرز حرکت کردن است گرچه خواست‌ها و
تمنیات شخص با خواست‌های دیگران تعارض پیدا
کند، در این صورت نفس تمنّی لیبرالیسم

در یک جامعه، اقتضای براندازی خود آن شخص را دارد! زیرا همان طور که او تقاضای رسیدن به خواست‌های خود را دارد، دیگری نیز چنین تقاضایی دارد و این دو با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند؛ بنابراین صرف ارائه این طرح، موجب انتفاء و انعدام ارائه‌دهنده طرح خواهد بود.

اما اگر منظور تحقق خواست‌های شخص در محدوده عدم تعارض با دیگران باشد، سؤال ما از این مکتب این است که «عدم تعارض با خواست دیگران» چه تعریفی می‌تواند داشته باشد؟ اگر منظور امنیت داشتن در همان سه بُعد مورد نظر ماست، این همان اسلام است؛ اگر منظور این است که شخص بتواند به هر کیفیتی در اجتماع ظاهر شود، این مسئله با منافع دیگران که می‌خواهند استعدادهای خود را به فعلیت برسانند در تعارض واقع می‌شود.

من باب مثال اگر فردی بخواهد در خیابان راه برود و چشمش را ببندد، سرش به سنگ می‌خورد و در چاله می‌افتد، و اگر باز کند، با منظره وقیح و قبیحی مواجه می‌شود که در نفسش تأثیر می‌گذارد و

مانع از رسیدن او به کمال می‌شود؛ اینجاست که این مکتب به بن‌بست می‌رسد و چون به کمال رسیدن حقّ طبیعی برای فرد فرد افراد جامعه است، هیچ چاره‌ای جز اینکه خود را با مکتب اسلام وفق دهد، ندارد.

اگر کسی نخواهد به کمال برسد، کسی با او کاری ندارد؛ اما آیا عقل و فطرت نسبت به فردی که قصد رسیدن به کمال دارد، اقتضاء نمی‌کند که آن شرایط را داشته باشد؟! حقّ طبیعی فرد در یک مجلس این است که به مقدار وجود خود از فضای آن مجلس تنفس کند؛ حال اگر شخصی مرتب سیگار دود کند، این عمل با خواست منطقی دیگران تعارض دارد و از نظر عقل و منطق خلاف است. اگر این شخص در فضای باز بیابان آن قدر سیگار بکشد تا بمیرد، کسی با او کاری ندارد؛ اما اگر بخواهد در جمعی حضور داشته باشد، به اندازه تنفس یک فرد، حقّ استفاده از فضا را دارد، نه بیشتر؛ در غیر این صورت محکوم خواهد بود.

اگر فردی بخواهد در یک فضای عمومی ورزش کند، چون ورزش کردن انرژی زیادی را مصرف می‌کند و تنفس زیادی می‌طلبد، باید از این فضایی که برای همه به یک میزان قابل استفاده است، به فضای آزاد دیگری برود!

رسیدن به کمال و علم، حقّ طبیعی فردی است که می‌خواهد عالم شود؛ حال اگر فرزند خانواده فقیری نمی‌تواند وارد مجامع علمی شود، دولت باید زمینه را برای او آماده کند، نه اینکه رسیدن به این مراتب به یک عده افراد پولدار اختصاص داشته باشد. دفاع از کیان اسلام، حقّ ملزم تمام افراد جامعه بر حسب مراتب و اولویت آنهاست؛ اگر کسی بخواهد این حقّ طبیعی را با پول بخرد، محکوم است.

اگر کسی بخواهد حقّ سربازی خود را با پول بخرد و بگوید سربازی برای افراد فقیر است، او در اسلام و در نزد عقل محکوم است.

این مسئله بسیار دقیق است؛ در اسلام هر چیز باید در جای خود قرار بگیرد و اسلام دین منطبق با

عقل است. اگر شما دقیق‌ترین قوانین عقلی نه توهمی و خیالی را پیدا کردید، می‌توانید بدون اجازه و امضای بنده و امثال بنده بگویند آن را اسلام گفته است و بعد حکم اسلام را روی آن بار کنید! اگر کوچک‌ترین تخطی از نظر عقل مردود شد، اسلام نیز آن را مردود می‌کند.

برداشت دوم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل

ذکر

مرتبۀ دوم از معنای کلام امیرالمؤمنین

علیه‌السلام که می‌فرماید:

«فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ

؛ تجارت و بیع آنها را از ذکر خدا مشغول

نمی‌کند» این است که اهل ذکر برای خود دو محور

مختلف ترسیم کرده‌اند:

محور اول: اشتغال به امورات دنیوی؛

محور دوم: اشتغال به مسائل عبادی.

این عده در هنگام صبح دکان خود را با وضو

و نام خدا برای اکتساب رزق حلال و معیشت مُحَلَّله

باز می‌کنند، اما موقع ظهر و غروب نماز اول وقت

خود را می خوانند و بعد به منزل می روند؛ این اشتغال

باعث نمی شود که از یاد خدا محروم

شوند و هریک از این دو مسئله را در جای خود قرار می‌دهند.

گرچه این مطلب معنای صحیحی است، اما ابتدایی‌ترین مرتبه برای عمل یک مسلمان است. مگر این توقع وجود دارد که انسان موقع ظهر باز هم به تجارت مشغول باشد و نماز اول وقتش بگذرد و فقط دو دقیقه به غروب آفتاب مانده نماز ظهر و عصر خود را بخواند؟! این مرتبه اقل مراتب بینش انسان و مراتب اخلاص و عبادت است، و بعید است که کلام حضرت ناظر به این مرتبه باشد.

شخصی درباره این فقره از حدیث عنوان بصری که می‌فرماید:

«ما مَلَأَ أَدَمِيَّ وَعَائًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ، فَثَلْثٌ لِبَطْنِهِ وَ ثَلْثٌ لَشَرَابِهِ وَ ثَلْثٌ لِنَفْسِهِ»^۱

و^۲ می‌گفت: «ما این ثلثِ طعام را بنا بر این

^۱ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

^۲ هیچ‌وقت آدمی، ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است (این ظرف از نقطه نظر تخیلات و مسائلی که برای انسان به بار می‌آورد، بسیار ظرف نامیمونی است)؛ بنابراین اگر انسان به قدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس باید ثلث آن را برای طعام و ثلث آن را برای شراب و نوشیدنی و ثلث دیگر آن را برای هوا و نفسش بگذارد!

روایت، غذا می خوریم و به جای آن دوثلث مایعات و هوا هم غذا می خوریم؛ زیرا آب راه خودش را باز می کند و نفس هم می خواهد بیاید و می خواهد نیاید!»

غرض اینکه یک مسلمان که نباید از صبح تا به شب تمام اوقات خود را در راه معیشتش بگذارند؛ بنابراین، چنین معنایی از این عبارت حضرت که می فرماید:

«فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»

بعید است.

برداشت سوم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون

اهل ذکر

مرتبۀ سوم که نسبت به دو مرتبۀ قبل مرتبۀ بالاتری است، اینکه: این عده، رجالی هستند که در دادوستد خدا را مدّ نظر قرار می دهند و غرض آنها از اینکه به طرف مال می روند این است که آن مال را برای کمال خودش مصرف کنند. وقتی آنها جنسی را به مشتری می فروشند، در این فروش رضای خدا را مدّ نظر قرار

می‌دهند، نه هوی و شهوت و منافع مادی و مال‌اندوزی را؛ وقتی دکان را باز می‌کنند منظورشان از باز کردن این است که دست فقیری را بگیرند و حوائج مردم را رفع کنند و افرادی که نزد آنها می‌آیند به منفعتی برسند، نه اینکه فقط به مالی برسند. به عبارت دیگر اهل ذکر در تجارت و بیع خود، اول خدا را و بعد مسائل دیگر را مدّ نظر قرار می‌دهند و دادوستد خود را براساس آن هدف تنظیم و توجیه می‌کنند.

برداشت چهارم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون

اهل ذکر

انصراف تامّ اهل ذکر از ظاهر و باطن به ذات

اقدس الهی

مرتبه چهارم که به قرینه

«وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا»

به نظر قاصر بنده می‌رسد، این است که

بگوییم ممکن است منظور حضرت از عبارت

«فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»

این باشد که: اهل ذکر افرادی هستند که

وجهه آنها وجهه ظاهر و باطن نیست و دیگر اصلاً تجارت و بیعی نمی بینند؛ بلکه فقط خدا را می بینند. این معنا که مافوق و اکمل از معانی گذشته است معنایی است که ما از این عبارت می فهمیم؛ نه اینکه بگوییم قطعاً منظور از عبارت

«فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»

همین مرتبه است.^۱

عدم تفاوت بایع و مشتری در دیدگاه توحیدی

وقتی دیدگاه شخص توحیدی شود، بایع و مشتری را یک نفر می بیند؛ مثل اینکه شما پولی را از یک جیب بردارید و در جیب دیگر خود بگذارید که در این صورت چیزی از پول شما کم نشده است و ضرری نکرده اید. در معامله و دادوستدی که «او»

^۱ اینکه حضرت چه مرتبه ای را تصور کرده اند که اصلاً به فکر ما نمی رسد؛ ما کجا و کلام آن حضرت کجا؟! ما را چه به اینکه بخواهیم فضولی کنیم و بگوییم منظور امام علیه السلام این معنا بوده است؟! هیچ وقت نباید بگوییم: «منظور امام این معنا است» تا فضولی شود؛ بلکه باید بگوییم: «ما از کلام امام این معنا را می فهمیم.»

اگر بگوییم منظور امام این است، حضرت می فرماید: شما غلط کردید که می گوئید منظور من این معنا بوده است؛ مگر شما در موقعیت و در فکر و خیال من هستید؟! در اینجا هم ما غلط می کنیم که بگوییم منظور امیرالمؤمنین علیه السلام این معنا بوده است. و امیدواریم که خداوند مطلب را برای ما بهتر از این روشن بفرماید!

بایع و مشتری می شود، «او» گیرنده و دهنده می شود،
«او» کم کننده و زیادکننده می شود، دیگر سود و زیان
جایگاهی نخواهد داشت.

دیدگاه توحیدی اهل ذکر، علت عدم امکان

مشغولیت آنان به دنیا

چنین اشخاصی چون همه‌چیز را یکی می‌بینند، لذا دیگر تجارت و بیع آنها را مشغول نمی‌کند.

ناتوانی اهل ذکر از نگاه استقلالی به ماسوی الله

بنابراین، آنچه ما از این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از آیه (رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)^۱ می‌فهمیم این است که آنها رجالی هستند که لهو اصلاً در مورد آنها تصور ندارد و دیگر اگر هم بخواهند، چنین قدرتی ندارند.

یکی از دوستان ما که سابقاً خلبان هواپیماهای هفتصد و چهل و هفت پانصد نفره بود، می‌گفت:

روزی به اتفاق عده‌ای از خلبان‌های پاکستانی به کراچی رفتیم؛ خلبان، پاکستانی و هواپیمای ما هم هفتصد و چهل و هفت پانصد نفره بود. خلبان در هنگام فرود به نحوی هواپیما را نشان داد که انگار هواپیما را از فاصله دویست متری به زمین پرت کردند و تمام لاستیک‌ها ترکید.

^۱سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

یکی از خلبان‌هایی که آنجا بود به من گفت:

«فلانی، من اگر هم بخواهم، نمی‌توانم هواپیما را این‌طور فرود بیاورم؛ و اصلاً قدرت چنین کاری را ندارم!»

این فرد به نحوی بر طبقِ نظام و اصول خلبانی پیش آمده و کار کرده که برای او ملکه شده است و دیگر اصلاً نمی‌تواند غیر از این اسلوب هواپیما را بنشانند. اهل ذکر هم که در این موقعیت قرار گرفته‌اند، بخواهند یا نخواهند اصلاً نمی‌توانند غیر خدا را ببینند.

شخصی که همه اموال را مال خدا می‌بیند، مصونیت قانونی پیدا می‌کند و اصلاً ممکن نیست در مغز و مخیله‌اش ضرر و زیان راه پیدا کند؛ لذا در این آیه می‌فرماید: **(رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)**؛ «فکر آنها به این صورت درآمده است که حتی اگر هم بخواهند، دیگر تجارت و بیع آنها را به لهُ نمی‌کشاند.»

بنده سال‌ها با مرحوم آقا رضوان الله علیه

راجع به مسئله‌ای توحیدی بحث

داشتم. جالب اینکه گاه‌گاهی خود ایشان بدون مقدمه راجع به این قضیه که چهار ماه پیش با هم صحبت کردیم و هیچ‌وقت به توافق نرسیدیم، شروع به صحبت می‌کردند.^۱ سه ماه قبل از فوتشان در تعطیلات ایام بهار که به مشهد مشرف شده بودم، ایشان را داخل اتاقشان زیارت کردم. زیر کرسی نشسته بودیم و شاید می‌دانستند که دیگر ما ایشان را تا آن روز آخر نمی‌بینیم؛ لذا یک‌دفعه فرمودند:

آسید محسن، مطلب درباره آن مسئله‌ای که ما در این مدت باهم صحبت می‌کردیم، همان‌طور است که شما می‌گویید، ولکن به این کیفیت (و خصوصیتی را مطرح کردند).

عرض کردم: «آقا، وقتی مسئله غیر از این برای من تصور نمی‌شود، چه کنم؟!» ایشان فرمودند: بله، همین‌طور است، درست است.

انسان وقتی مسئله‌ای را می‌بیند، نمی‌تواند ذهن خود را تغییر دهد. وقتی الآن من این پارچ را

^۱ ایشان بسیار عجیب بود! رضوان الله علیه! و در مرتبه‌ای قرار داشت که واقعاً عقول ما نسبت به آن قد نمی‌دهد.

در جلوی خود می بینم، هرچه شما بگویید تخیل است نمی توانم چیزی را که می بینم رد کنم.

از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لِأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا»

این معنا به نظر می رسد که شاید منظور حضرت این باشد که: «این اهل بخصوص و عده معدود، افرادی هستند که ذکر را بدل از دنیا گرفته اند و به جای پرداختن به مسائل دنیا (بدهستان، مشاجره با دیگران، برای یکدیگر نقشه کشیدن، بر دیگری ترفع و ریاست پیدا کردن، دیگری را از صحنه به در کردن و کوبیدن) سرشان را در لاک خود فرو برده اند و دنیا را به اهلش سپرده اند.»

کلام مرحوم قاضی در نهی از اشتغال به دنیا

مرحوم قاضی رضوان الله علیه در دستوری

که برای دوستانشان در ماه

رجب و شعبان و رمضان می‌دهند،

می‌فرمایند:

مَا لَنَا وَ لِلدُّنْيَا؟! قَدْ غَرَّتْنَا وَ شَغَلَّتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنا وَ

لَيْسَتْ لَنَا!

«ما را با دنیا چه کار؟! به‌راستی که دنیا ما را

فریب داده، به پستی و ذلت کشانید! ما را از مقام

عزت و رفعت پایین آورد. و دنیا پست‌تر از آن است

که برای ما هدف قرار گیرد؛ پس آن را برای اهل دنیا

واگذارید!»^۱

کلام مرحوم علامه طهرانی در نهی از اشتغال

به امور دنیا

روزی مرحوم آقا در یک جمع چند نفری به

ما فرمودند:

فکر دنیا را نکنید! فکر کنید یا نکنید، عده‌ای

می‌آیند و دنیا را می‌چرخانند؛ بروید فکر آخرت کنید

که مشتری ندارد!

بنده به شما قول می‌دهم که اگر دنیا را به

^۱ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲۳۵.

اهلش بسپارید و این ریاست و وزارت و وکالت و مدیریت را به دست نگیرید، عده‌ای می‌آیند و آن را می‌گیرند و می‌چرخانند؛ غصه ریاست این مملکت را نخورید، خودتان می‌بینید در یک انتخابات الی‌ماشاءالله چقدر عکس پخش می‌شود و به درودیوار می‌زنند.

روایت نبوی در تشبیه دنیا به مُردار و اهل آن به سگ

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عباراتی می‌فرمایند:

الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطَالِبُهَا كِلَابٌ^۱؛

«دنیا همانند جیفه و مرداری است که سگان

طالب آن هستند و بر روی آن ریخته‌اند.»

البته اگر شخص واقعاً نظر الهی داشته باشد و

برای رسیدن به مطلوب و قضای حوائج مردم و

^۱ مصباح الشریعه، ص ۱۳۸. غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۷۳: «إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ الْمُتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ؛ فَلَا تَمْنَعُهُمْ أُخُوَّتُهُمْ لَهَا مِنْ التَّهَارُشِ عَلَيْهَا.»

ترجمه: «به درستی که حقیقت دنیا عبارت از مرداری است و کسانی که بر سر آن برادر شده‌اند شبیه سگان هستند؛ پس برادریشان آنان را از اینکه یکدیگر را بر سر این مردار بدرند، باز نمی‌دارد.» (محقق)

برقراری عدل و حکومت فعالیت کند، مسئله متفاوت است.

بنابراین، ما باید به فکر امور دیگری باشیم که

کسی به دنبال آن نمی آید؛ باید

به فکر موقعی باشیم که می‌خواهیم از دنیا برویم و تمام افراد ما را ترک می‌کنند و فقط دو روزی برایمان عزاداری می‌کنند؛ آن موقعی که ما باید جواب بدهیم و ما می‌مانیم و عقباتی که یکی پس از دیگری است.

کلام برگزیده شبلی بغدادی بعد از خدمت به

چهارصد استاد و آموختن چهارهزار کلمه

شیخ عارف، شبلی بغدادی رحمة الله علیه

می‌گوید:

چهارصد استاد را خدمت کردم و چهارهزار کلمه از آنها آموختم، و از میان آنها یک کلمه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است، پسندیدم و سرلوحه زندگی و برنامه خودم قرار دادم، و آن این است که فرمود:

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا؛ وَ اِعْمَلْ

لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ وَ اِعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ

إِلَيْهِ؛ وَ اِعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَيْهَا.»^۱

^۱ تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۲۵ و ص ۱۰۲.

در فقره اول می فرماید:

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا؛

به همان اندازه‌ای که در این دنیا مُقام داری،

برای این دنیا مایه بگذار!»

بین آیا کارهایی که انجام می‌دهی نسبت به

مقداری که در این دنیا هستی ارزش دارد؟!!

در فقره دوم می فرماید:

«وَأَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا

؛ برای آخرت خود به مقداری مایه بگذار که

در آن باقی خواهی بود.»

انسان در این دنیا حدود شصت سال زندگی

می‌کند و در آخرت به اضافه بی‌نهایت، آن وقت ما

تمام هدف خود را برای منهای بی‌نهایت دنیا

گذاشته‌ایم و از به اضافه بی‌نهایت آخرت به طور کلی

غفلت کرده‌ایم و آن را چیزی در نظر نمی‌آوریم. امام

مجتبی علیه‌السلام به جُناده می فرماید:

کلام امام مجتبی به جُناده، در لزوم تحصیل

آمادگی برای مرگ

إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ

... وَاَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ

تَعِيشُ أَبَدًا وَاَعْمَلُ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.^۱

«ای جُناده، برای سفرت مستعد باش و زاد خود را قبل از حلول اجلت تحصیل بنما! برای دنیای خود چنان اقدام کن که گویی برای همیشه در آن هستی (شخصی که بداند برای همیشه در این دنیا می ماند، نسبت به کارهایی که از او فوت شده، ابایی ندارد و می گوید اگر امروز انجام ندادم فردا انجام می دهم) و برای آخرت چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مُرد.»

عدم امکان بازگشت لحظه‌ای از لحظات

از دست رفته عمر انسان

اگر انسان در نظر بگیرد که فردا خواهد مُرد، آن وقت نمی گذارد کار خیری را که باید انجام بدهد حتی یک ثانیه تأخیر بیفتد و همان را هم غنیمت می شمرد. سُلّاک و بزرگان همین یک ثانیه را غنیمت گرفتند و دانستند که این فرصت از دست رفته دیگر جایگزین نمی گردد.

^۱ کفایة الأثر، ص ۲۲۷.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق! *** نیست فردا

گفتن از شرط طریق^۱

در جلسه گذشته عرض شد تصور نکنید این

فرصتی را که خداوند به انسان عطا کرده بیهوده

است؛ خداوند در ازای هر ثانیه فرصت در این دنیا،

یک حصّه وجودی قرار داده است که وقتی این حصّه

وجودی از بین رفت، دیگر چیزی به جای آن

برنمی‌گردد. حصّه وجودی لحظه بعد متعلق به بعد

است و فردا متعلق به فرداست.

تصور نکنید که اگر فردا عمل خیری انجام

دادید، آن عمل جبران‌کننده روز قبل است؛ روز

قیامت می‌گویند: در روز جمعه این عمل خیر را

انجام ندادی و از عمل روز شنبه این اثری است که

الآن می‌بینی، ولی پرونده روز جمعه تو خالی است.

آن وقت است که دیگر انسان از درون خود

می‌سوزد که روزها و ساعات را پشت سر گذاشتم؛

در روز شنبه ساعت چهار بعد از ظهر می‌توانستم این

کار خیر را انجام دهم و انجام ندادم و این حصّه

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵.

وجودی تمام شد!

عمر آدمی، بالاترین نعمت الهی

حال آیا تابه حال توجه داشته‌ایم که این عمر بالاترین نعمتی است که خدا در این دنیا به ما داده است و هیچ چیز دیگری جایگزینش نیست؟! تصور نکنید که اگر در شصت‌سالگی از دنیا رفتید و می‌توانستید با این مقدار وقت کاری انجام دهید و ندادید، بقیه‌اش را در برزخ سپری می‌کنید؛ این فرصت دیگر بر نمی‌گردد و لذا امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید:

«وَأَعْمَلْ لآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»

؛ برای آخرت خود آن‌طور باش که گویی

همین الآن فرصت از بین می‌رود.»

کلام مرحوم علامه طهرانی مبنی بر ظنین بودن

بر عمر خود

مرحوم والد بارها می‌فرمودند:

من بر عمر خودم ظنین بودم.

معنای این کلام این است که من نسبت به

عمر خود بدگمان بودم و دائماً خیال می‌کردم که

ممکن است ده دقیقه دیگر از دنیا بروم. اگر شخصی

چنین موقعیتی داشته باشد و به‌طور کلی تسویف را

از ذهن خود کنار بگذارد و همیشه خود را در آخر وقت احساس کند، دیگر نمی‌گذارد هیچ عملی از او فوت شود.

در فقره سوم می‌فرماید:

«وَأَعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ

؛ به اندازه‌ای برای خدا کار انجام بده که به او

احساس نیاز و احتیاج می‌کنی.»

ما چقدر به خدا احساس نیاز داریم؟ در قبال

جمله «آن ذره که در حساب ناید ماییم» باید گفت:

«آن کس که در حساب ناید خداست!» اگر از اول

صبح که آفتاب می‌زند تا وقتی که می‌خواهیم تمام

کارهای خود را در یک ورق بنویسیم و محاسبه کنیم

آن وقت متوجه می‌شویم که چقدر به خدا و چقدر به

خلق خدا احتیاج داریم!

و اما در فقره چهارم می‌فرماید:

«وَأَعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَيْهَا

؛ برای آتش به همان اندازه‌ای که تحمل ورود

در آن را داری، عمل کن و مایه بگذار.»

بیان روایت نبوی

«النَّاسُ نِيَامٌ، إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»

مردم گیج و خواب‌اند؛ لذا فرمود:

«النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.»^۱

گویی مواد بیهوشی به ما تزریق شده است که دیگر چیزی را ادراک نمی‌کنیم و هر کاری را انجام می‌دهیم. اگر به هوش بودیم، سوزندگی عمل را که سوزندگی دوری از حق و ظلمت و کدورت است، احساس می‌کردیم.

فرد بیهوش را هرچه سوزن بزنند و بر او چاقو فرو کنند، هیچ نمی‌فهمد؛ اما وقتی که به هوش بیاید و تمام بدنش را سوراخ‌سوراخ و خون‌آلود ببیند، از شدت درد اصلاً نمی‌تواند تحمل کند و دوباره از هوش می‌رود. وقتی که سوزن و چاقو در بدن او فرو می‌رفت، بیهوش بود و حس و ادراک نداشت؛ بصیرت و فکر و تعقل نداشت؛ فقط یک محور را می‌دید و هرچه گفتند این مطالب حق است، سرش را پایین انداخت و توجه نکرد تا اینکه «ناگهان بانگی

^۱ مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

ترجمه: «مردم در خواب غفلت هستند؛ هنگامی که بمیرند، بیدار می‌شوند.»
(محقق)

برآمد خواجه مُرد. ^۱»

باری، این حقیقت دنیا و حقیقت ذکر است؛

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

وَإِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا

لَهَا وَ لَا تُعْرِضُوا عَنْهَا. ^۲

«بدانید که خداوند متعال در روزگار عمر شما

نفحات و نسیم‌هایی دارد؛ متوجه باشید که خود را

^۱ حیات جاوید، ص ۱۶۶، تعلیقه ۳:

«مرحوم والد ما، حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

شبی در عالم رؤیا دیدم در بیابانی هستم خشک و سوزان که تا چشم می‌دید خبری از عمران و آبادی نبود. در این هنگام دیدم شبیحی از دور نمایان شد و پیوسته نزدیک می‌شد تا اینکه جلو آمد. دیدم پیرزنی است به غایت ژنده‌پوش که لباس‌های او همه پاره، و چرک و قباحت سراسر وجود او را گرفته است و با عصا لنگان‌لنگان و بیمارگونه و فرتوت و بی‌رمق خود را به من رساند. خوب نظر کردم، دیدم او یکی از نزدیک‌ترین اقوام و ارحام من است.

به او گفتم: "چه کردی که خود را به این روز انداختی؟!"

گفت: "روزگارم را در دنیا به غفلت از یاد خدا و پیروی از آمال نفس اماره سپری نمودم..." و از من طلب مساعدت و استمداد از رهایی چنین روزگاری را داشت.

من به او گفتم: "هرچه در دنیا تو را نصیحت کردم که دست از رفتار و کردارت برداری و به کار خود باشی، پذیرفتی، حال از من درخواست امداد و مساعدت می‌نمایی؟!"

بالاخره با اصرار زیاد او، دست در جیب لباس کردم و دیدم یک دانه نخودچی در جیبم هست؛ آن را بیرون آوردم و به او دادم. او رو کرد به من و گفت: "همین؟! " گفتم که: "چیز دیگری ندارم." و او هم پشت به من کرد و عصازنان دور شد.

^۲ رساله لب‌اللباب، ص ۲۴.

در معرض آن جذبات و نفحات قدسی قرار دهید. «
در این دنیا چنین نفحاتی هست که اگر خود
را در معرض آن قرار ندهید، می‌گذرد و دیگر
برنمی‌گردد؛ حال اگر بعداً بهره دیگری پیش آید،
مربوط به همان موقع است و این نصیب گذشته
است.

یک چشم زدن غافل از آن شاه باشیم *** شاید
که نگاهی کند آگاه باشیم

إن شاء الله خداوند توفیق اطاعت و بندگی و
سرسپردگی و بینش و بصیرت و از خودگذشتگی و به
او پیوستگی را به همه ما عنایت بفرماید و ما را در تحت
مقام ولایت عظمی و مطلقه امام زمان عجل الله تعالی
فرجه الشریف از هر انحرافی مصون و محفوظ بدارد!
دست ما را از دامان اهل بیت و اولیاء کوتاه مگرداند؛
در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از شفاعتشان محروم
مفرماید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ